گفت‌وگو با محسن حکیمی به مناسبت ترجمه و انتشار کتاب «اتحادیه‌های کارگری»

از «اتحادیه» تا «شورا»

علی سالم

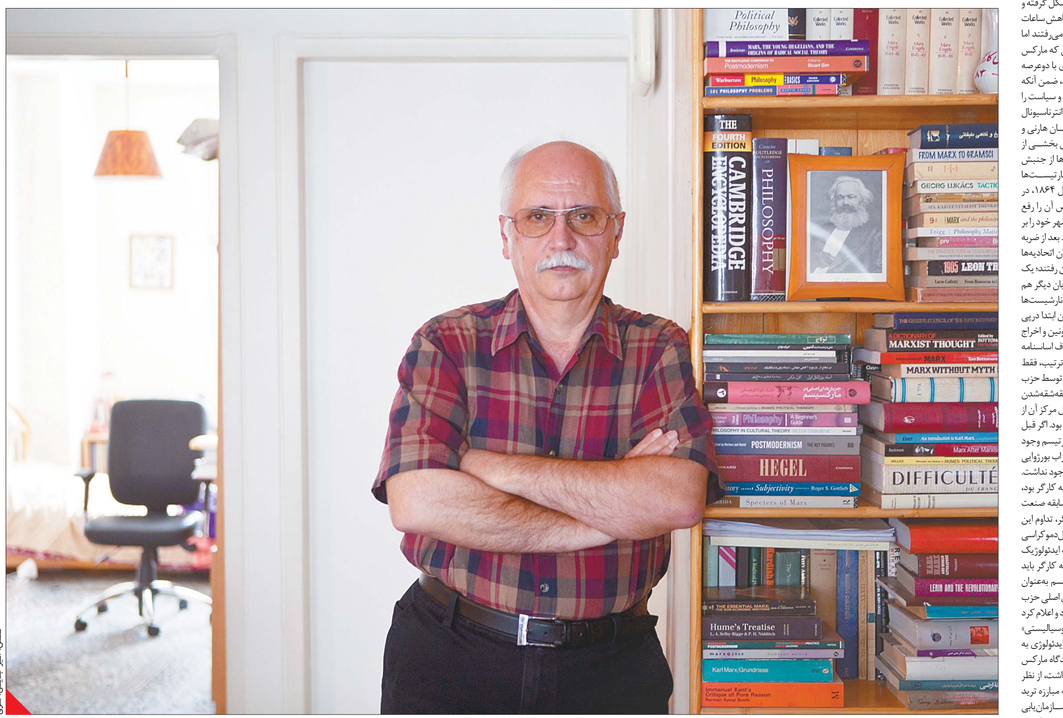

عکس: امیر حیدری، شرق

پاسخ مثبت داد چون احساس می‌کرد این‌بار جنبش کارگری با قدرتی بیش از گذشته به صحنه آمده است. او به این وسیله تلاش کرد مشکل اساسی جنبش کارگری را که تا آن زمان وجود داشت، برطرف کند. این مشکل چه بود؟ تا پیش از انترناسیونال اول، در جنبش کارگری انگلستان جریانی به نام چارتیسم وجود داشت که وارد مبارزه سیاسی شده بود. هدف این تشکل سیاسی، مبارزه برای حق رأی، رفرم و دخالت کارگران در عرصه سیاست از طریق شرکت در پارلمان بود. جریان دیگر جنبش، اتحادیه‌های کارگری بودند که از اوایل قرن نوزدهم به دنبال شکست جنبش ابزارشکنی (لودیسم) آرام‌آرام شکل گرفته و صرفا درگیر مطالبات اقتصادی از قبیل افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و از این قبیل بود. این دوجریان به موازات هم پیش می‌رفتند اما ارتباط چندانی با هم نداشتند. انترناسیونال اول و خطی که مارکس دنبال می‌کرد، برای اولین‌بار در تاریخ جنبش کارگری با دوعرصه سیاست و اقتصاد به‌عنوان یک کلیت واحد برخورد کرد. ضمن آنکه در عرصه سیاست نیز مبارزه خود را منحصر به رفرم نکرد و سیاست را به عرصه مبارزه با کل نظام مزدی ارتقا داد. البته پیش از انترناسیونال جناح چپ چارتیست‌ها و فعالانی مثل جورج جولیان هارنی و ارنست جونز همین گرایش را دنبال می‌کردند و مارکس بخشی از «مانیفست کمونیسم»[1] را که بر عدم جدایی کمونیست‌ها از جنبش کارگری تأکید دارد، با تاثیر از پراکسیس جنبش چارتیست‌ها نوشته بود. انترناسیونال اول، پس از شکل‌گیری در سال ۱۸۶۴، در واقع همین گرایش را ادامه داد. ضمن آنکه کوشید نواقص آن را رفع کند. انترناسیونال در همان مدت کوتاهی که فعالیت کرد هم شهر دارد به شرق، جنبش کارگری برینانیا، قاره اروپا و تا حدی آمریکا کوبید. بعد از ضربه کمون پاریس و حمایت انترناسیونال از این رویداد، رهبران اتحادیه‌ها که اعضای اصلی و بنیانگذار انترناسیونال بودند، از آن بیرون رفتند؛ یک جریان از آنها به سمت حزب لیبرال انگلستان رفت و جریان دیگر هم که از بردون و سیس باکونین طرفداری می‌کرد، خط آنارشیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌ها را دنبال کرد. جریان اخیر در همان ابتدا دربی فرقه‌بازی و توطئه‌گری بود، به طوری که باد به توطئه باکونین و اخراج او از انترناسیونال کشید. توطئه این بود که باکونین برخلاف اساسنامه در درون انترناسیونال تشکل دیگری ساخته بود. به این ترتیب، فقط طرفداران مارکس در انترناسیونال باقی ماندند که خط آنها توسط حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نمایندگی می‌شد. بعد از این شفته‌شدگی انترناسیونال، در سال ۱۸۷۲ در کنگره لاهه پیشنهاد انتقال مرکز آن از لندن به نیویورک مطرح شد که عملا به معنی انحلال آن بود. اگر قبل از انترناسیونال جنبش کارگری نیرومندی همچون چارتیسم وجود داشت، بعد از آن جریزی جز اتحادیه‌های اروپای به احزاب بورژوایی در یکسو و تعدادی فرقه جدا از جنبش در سوی دیگر وجود نداشت. این وضعیت امری تاریخی و ناشی از دوران نوپایی طبقه کارگر بود. اما پس از گسترش جهانی طبقه کارگر بر اثر رشد بی‌سابقه صنعت و شکل‌گیری نطفه‌های جنبش شورایی توده‌های کارگر، تداوم این وضعیت دیگر طبیعی نبود. از سوی دیگر، ادامه سوسیال‌دموکراسی آلمان به پیدایش «مارکسیسم» انجامید که در واقع نسخه ایدئولوژیک نظریه مارکس بود؛ جهان‌بینی نظام‌مندی که طبقه کارگر باید اصولش را در جامعه پیاده می‌کرد. بعدا لنین به مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی (که نخست در سوی برنشتاین - از ایدئولوگ‌های اصلی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - مطرح شد) انسجام بیشتری داد و اعلام کرد پرولتاریا خودش ایدئولوژی دارد و صرفا احزاب و اتحادیه‌های سوسیالیستی را نه برد، در حالی که اساسی بحث مارکس نقد هگرایی ایدئولوژی به طور کلی بود. از سوی دیگر، اتحادیه کارگری که در دیدگاه مارکس پتانسیل تبدیل‌شدن به تشکل‌های ضدسرمایه‌داری را داشت، از نظر لنین به «سازمان کارگران» بدل شد که فقط قادر به مبارزه تریدیونیونی (trade union) بود. چنین بود که الگوی سازمان‌یابی اتحادیه‌ای - حزبی، یعنی اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی در یکسو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی (انقلابیون حرفه‌ای) در سوی دیگر که درکتاب چه باید کرد؟ لنین فرمول‌بندی شده بود به پارادایم رایج سازمان‌یابی طبقه کارگر تبدیل شد.

■ آیا گومپرس پاریس را که اولین تجربه کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود، عامل اصلی ضربه زننده به انترناسیونال می‌دانید؟

در طول تاریخ بارها پیش آمده که مبارزه طبقاتی خود را به صورت جرقه نشان داده و چون آمادگی لازم را برای شعله‌ورکردن مبارزه نداشته، خاموش شده و شکست خورده است. گومپرس پاریس از جمله این جرقه‌ها بود. اگر چون شکست خورد، نباید انتظار می‌افتاد؟ اصلا چنین نیست. به تاریخ بین‌الملل اینگونه نگاه و نه نقص کمون پاریس دموماوندی بیشتر طول نکشید و مارکس از پیش می‌دانست که کارگران در صورت بورش به قدرت سیاسی حاکم شکست خواهند خورد. از همین‌رو هشدار داد چه کارگران به جای قدام به کسب قدرت سیاسی به سازماندهی خود بپردازند. اما وقتی کارگران در

طبقه کارگر منحصر به کارگر تولیدکننده در کارخانه و بخش صنعت نیست. نیروی طبقه کارگر بسیار گسترده‌تر از آن است که تا به حال تصور شده است. با این تعریف، روزنامه‌نگار کارگر است، مهندسی که در خط تولید کار می‌کند، نویسنده یا مترجمی که نیروی کار فکری خود را می‌فروشد، پزشکی که از دولت یا درمانگاه خصوصی حقوق می‌گیرد، پرستارها و معلم‌ها بخش‌های مهمی از طبقه کارگرند.

جنگ با بورژوازی نشد، گفت حالا دیگر وقت عقب‌نشینی نیست و باید تا آخرش رفت چرا که به نظر او در این حالت هزینه عقب‌نشینی بسیار بیشتر از هزینه شکست و کشتار کارگران بود. چنین بود که کمون پاریس به‌عنوان اولین جنبش طبقه کارگری برای کسب قدرت خود را در تاریخ کوبید و به شکست خورد. اما کمون قدامی اصیل بود اما تنها لازم برای ادامه راه و نداشت. طبقه کارگر باید دهها بار چنین اقدام‌هایی را تجربه کند تا سرانجام بتواند قدرت سیاسی را به دست آورد و به سوی بنای جامعه از دست نابود شده مزدی پیش رود. بورژوازی اروپا هم همین گونه بود و قدرت رسیده است. این طبقه در طول چندقرن بارها در برابر فئودالیسم موفق شد قدرت را تثبیت کند. در انقلاب‌آنگلیس جنبش کارگران گسترده‌تر و نیرومندتر از کمون پاریس بود اما به عوارض طبقاتی دچار شد. اینکه بورژوازی به جنبش متشکل از «انقلابیون حرفه‌ای» اوبنش شد که دنبال قدرت سیاسی بود، کارگران را که به محض دستیابی به قدرت سیاسی با تکیه بر نیروی طبقه کارگر، کارگران را از عرصه سیاست انقلابی به عرصه خرید و فروش نیروی کار بازگرداند. اگر تا پیش از آن کارگران نیروی کارشان را به بورژوازی خصوصی می‌فروختند این‌بار باید آن را به دولت می‌فروختند.

■ سازماندهی مبارزه سیاسی بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب‌اکتبر بود. در تجربه اتحاد شوروی سیاست را مشکل اساسی می‌دانید یا شکل حزب؟

من اشکال را در وردِ کارگران به عرصه سیاست نمی‌دانم بلکه می‌گویم کارگران بطور مستقل و روی پای خود وارد عرصه سیاست نشدند. ایراد من این است که چرا جنبش کارگری روسیه به یک جریان سیاسی و در واقع به یک فرقه سیاسی طالب قدرت سیاسی آویزان شد. مبارزه سیاسی‌بودن طبقه کارگر بدنظر من امری ضروری است و بدون آن کارگران نمی‌توانند از چنگ سرمایه رها شوند.

■ اما این ایراد به هرشکلی از سازماندهی مبارزه سیاسی می‌تواند وارد باشد. اینکه بخشی از پیشروان سمت و سوی سیاسی را مشخص کنند.

بله. اما درجه این ایراد فرق می‌کند. اگر ایراد کمون پاریس از نوبن ۱۰ درصد باشد، ایراد انقلاب اکتبر ۹۰ درصد است. در کمون، کارگران پاریس نه‌تنها به یک حزب سیاسی خاص از نوع حزب سوشالیست آویزان نشدند، بلکه سیاست انقلابی و برنامه اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون کشیدند. علاوه بر این، بین توده‌های کارگر و پیشروان‌شان درجه زیادی از آمیختگی وجود داشت به طوری که رهبران سیاسی از توده کارگران چندان جدا نبودند. در حالی که در انقلاب اکتبر؛ اولا سیاست حزب به تر دل پراکسیس کارگران، بلکه از دل تشکل‌های حزب برای سازماندهی قدرت دولتی بیرون آمد و ثانیا این تشکل‌های حزبی برای اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بایستند بلکه آنها را دیالکتیکی می‌کند. بعد از این شفته‌شدگی انترناسیونال، در سال ۱۸۷۳ در کنگره لاهه پیشنهاد انتقال مرکز آن از لندن به نیویورک مطرح شد که عملا به معنی انحلال آن بود. اگر قبل از انترناسیونال جنبش کارگری نیرومندی همچون چارتیسم وجود داشت، بعد از آن جیزی جز اتحادیه‌های اروپای به احزاب بورژوایی در یکسو و تعدادی فرقه جدا از جنبش در سوی دیگر وجود نداشت. این وضعیت امری تاریخی و ناشی از دوران نوپایی طبقه کارگر بود. اما پس از گسترش جهانی طبقه کارگر بر اثر رشد بی‌سابقه صنعت و شکل‌گیری نطفه‌های جنبش شورایی توده‌های کارگر، تداوم این وضعیت دیگر طبیعی نبود. از سوی دیگر، ادامه سوسیال‌دموکراسی آلمان به پیدایش «مارکسیسم» انجامید که در واقع نسخه ایدئولوژیک نظریه مارکس بود؛ جهان‌بینی نظام‌مندی که طبقه کارگر باید اصولش را در جامعه پیاده می‌کرد. بعدا لنین به مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی (که نخست در سوی برنشتاین - از ایدئولوگ‌های اصلی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - مطرح شد) انسجام بیشتری داد و اعلام کرد پرولتاریا خودش ایدئولوژی دارد و صرفا احزاب و اتحادیه‌های سوسیالیستی را نه برد، در حالی که اساسی بحث مارکس نقد هگرایی ایدئولوژی به طور کلی بود. از سوی دیگر، اتحادیه کارگری که در دیدگاه مارکس پتانسیل تبدیل‌شدن به تشکل‌های ضدسرمایه‌داری را داشت، از نظر لنین به «سازمان کارگران» بدل شد که فقط قادر به مبارزه تریدیونیونی (trade union) بود. چنین بود که الگوی سازمان‌یابی اتحادیه‌ای - حزبی، یعنی اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی در یکسو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی (انقلابیون حرفه‌ای) در سوی دیگر که درکتاب چه باید کرد؟ لنین فرمول‌بندی شده بود به پارادایم رایج سازمان‌یابی طبقه کارگر تبدیل شد.

■ آیا کمون پاریس را که اولین تجربه کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود، عامل اصلی ضربه‌زننده به انترناسیونال می‌دانید؟

در طول تاریخ بارها پیش آمده که مبارزه طبقاتی خود را به صورت جرقه نشان داده و چون آمادگی لازم را برای شعله‌ورکردن مبارزه نداشته، خاموش شده و شکست خورده است. کمون پاریس از جمله این جرقه‌ها بود. اگر چون شکست خورد، نباید انتظار می‌افتاد؟ اصلا چنین نیست. به تاریخ بین‌الملل اینگونه نگاه و نه نقص. کمون پاریس دموماوندی بیشتر طول نکشید و مارکس از پیش می‌دانست که کارگران در صورت بورش به قدرت سیاسی حاکم شکست خواهند خورد. از همین‌رو هشدار داد چه کارگران به خیال قدام به کسب قدرت سیاسی به سازماندهی خود بپردازند. اما وقتی کارگران در

طبقه کارگر متشکل از کارگران تولیدکننده در کارخانه و بخش صنعت نیست. نیروی طبقه کارگر بسیار گسترده‌تر از آن است که تا به حال تصور شده است. با این تعریف، روزنامه‌نگار کارگر است، مهندسی که در خط تولید کار می‌کند، نویسنده یا مترجمی که نیروی کار فکری خود را می‌فروشد، پزشکی که از دولت یا درمانگاه خصوصی حقوق می‌گیرد، پرستارها و معلم‌ها بخش‌های مهمی از طبقه کارگرند.

■ جدایی دوعرصه سیاست و اقتصاد از بدو پیدایش جنبش کارگری وجود داشت. امروز نیز بیش از گذشته مبارزه‌های اقتصادی و سیاسی کارگران از هم جداست. امروز جنبش کارگری چه تعبیری نسبت به زمان انترناسیونال و جنبش چارتیسم پیدا کرده و امروز حزب طبقه کارگر را به شکل سیاسی اصیل دیگر - یا هرنامی - چگونه باید هماننند تجربه انترناسیونال به پیوند این دوعرصه بپردازد؟

این جدایی مسائلی تاریخی است و همچنان هم وجود دارد و منکر آن نمی‌توان شد. در واقع؛ از یک طرف با فعالان عرصه سیاست مواجهیم که دغدغه آنها بیشتر تغییر اوضاع سیاسی است و از طرف دیگر با توده‌های کارگر که مسائل‌شان بیشتر بهبود شرایط زندگی، افزایش دستمزد و مطالباتی از این دست است. این مسائله به‌عنوان «مسئله متشکل مبارزه طبقه کارگر» هم نام‌برده می‌شود. انترناسیونال برای اولین‌بار توانست در حد خود این دوسطح را تا حدودی متوازن و به‌هم نزدیک کند. در این حد بسیار موفق بود. بسیاری از دستاوردهای آن زمان به‌خاطر دخالت طبقه کارگر در عرصه سیاست بود. مثلا در بلژیک جنبش کارگری موفق شد به مبارزه مسلحانه با دولت شد تا توانست حق و حقوق خود را بر این دولت تحمیل کند. انترناسیونال در عین اینکه برای ارتقای مسائل اقتصادی می‌کوشید، مسائل سیاسی را هم‌به میان کارگران برد و از همه مهم‌تر همبستگی بین‌المللی بین کارگران به وجود آورد. با این‌همه، همین که انترناسیونال دوام نیاورد، نشان می‌دهد باز هم آن سطح متفاوت جنبش کارگری در آن زمان کار خود را می‌کرد، به طوری که در نهایت بخش مهمی از جنبش کارگری در عرصه سیاست از بورژوازی دنباله‌روی کرد. مثلا رأی و آرزوهای بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها نمایندهشدن در پارلمان و عضویت در حزب لیبرال بود. در من بی‌گفتار کشف اتحادیه‌های کارگری؛ سعی کردم نشان دهم به‌تدریج از اواخر قرن‌نوزدهم و اوایل قرن‌بیستم به بعد نسبت به زمان انترناسیونال اول اختلاف عمده مبارزه و شفای بین کارگران کمتر شد چرا که اولا بر از دل پراکسیس کارگران، بلکه از دل تشکل‌های حزب برای سازماندهی قدرت دولتی بیرون آمد و ثانیا این تشکل‌های حزبی برای اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بایستند بلکه آنها را دیالکتیکی می‌کند. بعد از این شفته‌شدگی انترناسیونال، در سال ۱۸۷۳ در کنگره لاهه پیشنهاد انتقال مرکز آن از لندن به نیویورک مطرح شد که عملا به معنی انحلال آن بود. اگر قبل از انترناسیونال جنبش کارگری نیرومندی همچون چارتیسم وجود داشت، بعد از آن جیزی جز اتحادیه‌های اروپای به احزاب بورژوایی در یکسو و تعدادی فرقه جدا از جنبش در سوی دیگر وجود نداشت. این وضعیت امری تاریخی و ناشی از دوران نوپایی طبقه کارگر بود. اما پس از گسترش جهانی طبقه کارگر بر اثر رشد بی‌سابقه صنعت و شکل‌گیری نطفه‌های جنبش شورایی توده‌های کارگر، تداوم این وضعیت دیگر طبیعی نبود. از سوی دیگر، ادامه سوسیال‌دموکراسی آلمان به پیدایش «مارکسیسم» انجامید که در واقع نسخه ایدئولوژیک نظریه مارکس بود؛ جهان‌بینی نظام‌مندی که طبقه کارگر باید اصولش را در جامعه پیاده می‌کرد. بعدا لنین به مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی (که نخست در سوی برنشتاین - از ایدئولوگ‌های اصلی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - مطرح شد) انسجام بیشتری داد و اعلام کرد پرولتاریا خودش ایدئولوژی دارد و صرفا احزاب و اتحادیه‌های سوسیالیستی را نه برد، در حالی که اساسی بحث مارکس نقد هگرایی ایدئولوژی به طور کلی بود. از سوی دیگر، اتحادیه کارگری که در دیدگاه مارکس پتانسیل تبدیل‌شدن به تشکل‌های ضدسرمایه‌داری را داشت، از نظر لنین به «سازمان کارگران» بدل شد که فقط قادر به مبارزه تریدیونیونی (trade union) بود. چنین بود که الگوی سازمان‌یابی اتحادیه‌ای - حزبی، یعنی اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی در یکسو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی (انقلابیون حرفه‌ای) در سوی دیگر که درکتاب چه باید کرد؟ لنین فرمول‌بندی شده بود به پارادایم رایج سازمان‌یابی طبقه کارگر تبدیل شد.

■ آیا گومپرس پاریس را که اولین تجربه کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود، عامل اصلی ضربه‌زننده به انترناسیونال می‌دانید؟

در طول تاریخ بارها پیش آمده که مبارزه طبقاتی خود را به صورت جرقه نشان داده و چون آمادگی لازم را برای شعله‌ورکردن مبارزه نداشته، خاموش شده و شکست خورده است. کمون پاریس از جمله این جرقه‌ها بود. اگر چون شکست خورد، نباید انتظار می‌افتاد؟ اصلا چنین نیست. به تاریخ بین‌الملل اینگونه نگاه و نه نقص. کمون پاریس دموماوندی بیشتر طول نکشید و مارکس از پیش می‌دانست که کارگران در صورت بورش به قدرت سیاسی حاکم شکست خواهند خورد. از همین‌رو هشدار داد چه کارگران به خیال قدام به کسب قدرت سیاسی به سازماندهی خود بپردازند. اما وقتی کارگران در

■ اما این ایراد به هرشکلی از سازماندهی مبارزه سیاسی می‌تواند وارد باشد. اینکه بخشی از پیشروان سمت و سوی سیاسی را مشخص کنند.

بله. اما درجه این ایراد فرق می‌کند. اگر ایراد کمون پاریس از نوبن ۱۰ درصد باشد، ایراد انقلاب اکتبر ۹۰ درصد است. در کمون، کارگران پاریس نه‌تنها به یک حزب سیاسی خاص از نوع حزب سوشالیست آویزان نشدند، بلکه سیاست انقلابی و برنامه اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون کشیدند. علاوه بر این، بین توده‌های کارگر و پیشروان‌شان درجه زیادی از آمیختگی وجود داشت به طوری که رهبران سیاسی از توده کارگران چندان جدا نبودند. در حالی که در انقلاب اکتبر؛ اولا سیاست حزب به تر دل پراکسیس کارگران، بلکه از دل تشکل‌های حزبی برای سازماندهی قدرت دولتی بیرون آمد و ثانیا این تشکل‌های حزبی برای اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بایستند بلکه آنها را دیالکتیکی می‌کند. بعد از این شفته‌شدگی انترناسیونال، در سال ۱۸۷۳ در کنگره لاهه پیشنهاد انتقال مرکز آن از لندن به نیویورک مطرح شد که عملا به معنی انحلال آن بود. اگر قبل از انترناسیونال جنبش کارگری نیرومندی همچون چارتیسم وجود داشت، بعد از آن جیزی جز اتحادیه‌های اروپای به احزاب بورژوایی در یکسو و تعدادی فرقه جدا از جنبش در سوی دیگر وجود نداشت. این وضعیت امری تاریخی و ناشی از دوران نوپایی طبقه کارگر بود. اما پس از گسترش جهانی طبقه کارگر بر اثر رشد بی‌سابقه صنعت و شکل‌گیری نطفه‌های جنبش شورایی توده‌های کارگر، تداوم این وضعیت دیگر طبیعی نبود. از سوی دیگر، ادامه سوسیال‌دموکراسی آلمان به پیدایش «مارکسیسم» انجامید که در واقع نسخه ایدئولوژیک نظریه مارکس بود؛ جهان‌بینی نظام‌مندی که طبقه کارگر باید اصولش را در جامعه پیاده می‌کرد. بعدا لنین به مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی (که نخست در سوی برنشتاین - از ایدئولوگ‌های اصلی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - مطرح شد) انسجام بیشتری داد و اعلام کرد پرولتاریا خودش ایدئولوژی دارد و صرفا احزاب و اتحادیه‌های سوسیالیستی را نه برد، در حالی که اساسی بحث مارکس نقد هگرایی ایدئولوژی به طور کلی بود. از سوی دیگر، اتحادیه کارگری که در دیدگاه مارکس پتانسیل تبدیل‌شدن به تشکل‌های ضدسرمایه‌داری را داشت، از نظر لنین به «سازمان کارگران» بدل شد که فقط قادر به مبارزه تریدیونیونی (trade union) بود. چنین بود که الگوی سازمان‌یابی اتحادیه‌ای - حزبی، یعنی اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی در یکسو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی (انقلابیون حرفه‌ای) در سوی دیگر که درکتاب چه باید کرد؟ لنین فرمول‌بندی شده بود به پارادایم رایج سازمان‌یابی طبقه کارگر تبدیل شد.

■ آیا گومپرس پاریس را که اولین تجربه کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود، عامل اصلی ضربه‌زننده به انترناسیونال می‌دانید؟

در طول تاریخ بارها پیش آمده که مبارزه طبقاتی خود را به صورت جرقه نشان داده و چون آمادگی لازم را برای شعله‌ورکردن مبارزه نداشته، خاموش شده و شکست خورده است. کمون پاریس از جمله این جرقه‌ها بود. اگر چون شکست خورد، نباید انتظار می‌افتاد؟ اصلا چنین نیست. به تاریخ بین‌الملل اینگونه نگاه و نه نقص. کمون پاریس دموماوندی بیشتر طول نکشید و مارکس از پیش می‌دانست که کارگران در صورت بورش به قدرت سیاسی حاکم شکست خواهند خورد. از همین‌رو هشدار داد چه کارگران به خیال قدام به کسب قدرت سیاسی به سازماندهی خود بپردازند. اما وقتی کارگران در

■ کنگره انتخاب کتاب «اتحادیه‌های کارگری» برای ترجمه به فارسی و نوشتن پی‌گفتار بر آن چه بود؟

همیشه دنبال فرصتی می‌گشتم تا نظرات مارکس و انگلس را که در قرن‌نوزدهم به طور مستقیم با جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری انگلستان - زادگاه جنبش کارگری- درگیر بودند، در اختیار خودتان‌ان بگذارم و این مهم فقط از طریق ترجمه امکان‌پذیر بود. احساس می‌کردم جای متون کلاسیک دستاول در جنبش کارگری ایران خالی است. ترجمه‌های موجود درباره اتحادیه‌های کارگری مطالب دست‌دوم و سومی بود که از طریق جریانات متعلق به مارکسیسم روسی ترجمه شده بود و جنبش کارگری ایران در این مورد نیز بسیار بیش از آنکه از مارکس و انگلس تاثیر بپذیرد، از این جریانات تاثیر گرفته بود. در پی گفتار کتاب نیز علاوه بر بررسی وضعیت اتحادیه‌های کارگری در قرن‌نوزدهم، سیر بعدی آنها و آنچه را که در طول قرن‌بیستم تا اوایل قرن ۲۱ در این مورد اتفاق افتاد، به‌صورت خلاصه ضمیمه کتاب کرده‌ام، زیرا در غیر این‌صورت این پی‌گفتار فقط در حد قرن‌نوزدهم باقی می‌ماند و ناقص بود.

■ اساس نظریه دستمزد مارکس که موضوع بحث فصل‌چهارم کتاب‌است، چیست؟

بحث دستمزد از همان دهه ۱۸۴۰ در آثار اولیه مارکس همچون «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، «ایدئولوژی آلمانی»، «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیسم» مطرح می‌شود. علاوه بر این، مارکس نوشتن مقاله‌ای درباره دستمزد را در اوایل دهه ۱۸۴۷ در بروکسل زندگی می‌کرد، برای کارگران تبعیدی و مهاجر آلمانی درسگفتارهایی درباره اقتصاد سیاسی ارایه داد در یک «استالین» هم سال‌ها قبل از پیروزی اکتبر، موتور محرکه بلشویک‌ها در داخل کشور بود. در نگاه و کلام و وجود این آدم‌ها چه افسونی است که میلیون‌ها آدم را به ورطه‌ای می‌برد که از آن گریزی نخواهند داشت؟ کاریزمایی که باعث می‌شود در آخرین روزها بعد از اینکه برای قتل نزدیک‌ترین معاونش و ۱۵ نفر از اعضای خانواده او محاکمه و محکوم می‌شود هم حاضرین همچون خدایی او را تکریم می‌کنند. راستی چیست راز آن برقی که در چشم‌های برخی هست و بسیاری را دنبال خود می‌دود حتی تا چهنم؟

۲- در داستان «پل یوت» به‌موضوع می‌توان دید که چگونه کشوری و مردمی تبدیل می‌شوند به جایگاهی برای یک جنگ بین‌المللی نیابتی و چگونه سیاست بین‌الملل و سیاست آدم‌های ظاهرا باهوشک، فرستی برای رشد یک گروه قلدر پی‌رحم و خبرسر فراهم می‌آورد. اگرچه خمرسرخ از اساس در مبارزه با «امطلالت امریالیسم امریکا» شکل می‌گیرد، اما با جدایی چین از شوروی و تضاد این دو و نفاد آمریکا و شوروی که باعث نزدیکی چین به آمریکا می‌شود، خمرسرخ به نیابت از چین و به‌تبع آن امریکا و ویتنام به نیابت از شوروی وارد جنگ می‌شود حزبی که با کمک مستقیم «رفاق» ویتنامی پدید آمد حالا ابزاری می‌شود برای سایبین توانایی‌های فرسوده ویتنام و به‌تبع آن اتحاد شوروی در لوح جنگ سرد. «برژینسکی» سال‌ها بعد اعتراف می‌کند که مخالفت علنی اما محابت پنهانی از خمرسرخ او را دچار اشمئزاز می‌کرده شاید اگر تضادهای جنگ سرد نبود امکان نداشت که خمرسرخ لاه‌لای شاخه‌های جنگلی انبوه- به حیات خود ادامه دهد و لاه‌لای ورق موافقتنامه‌ها و بازی‌های پیچیده سیاسی سال‌ها پس از پایان جنگ در حالی که هیچ پایگاهی در جنگل‌ها نداشت از شهرها و روستاهای کامبوج رانده نشود یا به جایگاهی برای خود بیندیشند. «گوریاچف» با خاتمه‌دادن به جنگ سرد به نوعی هم ویتنام را از این جنگ نیابتی معاف کرد و هم دیگر ضروری برای ادامه حمایت آمریکا و چین از خمرسرخ باقی نمی‌ماند. داستان «پل یوت» نشانه‌ای است از زهرمندکردن‌های کشیفی که همین لان ممکن است پس‌پرده داعش وجود داشته باشد.

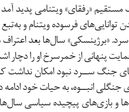

پل یوت (کابوس سرخ)

فیلیپ شورت

ترجمه: بیژن اشتری

ناشر: ثالث

نوبت چاپ: ۱۳۹۳

قیمت: ۵۰۰۰تومان

۳- داستان «پل یوت» به نوعی شبکه حد تحمل بشر هم است. باورکردنی نیست آدم‌ها وقتیت کاری دارد که اهالی صفحه‌ورق‌ها و آواز بشر پنوهین تنها مساعات پس از تصرف شهر توسط خمرسرخ (که در تاریخ جنگ دوم نیز دوستشانه امریکا آمل و آزوبشان همین شد بود)، مجبور شدند شهر را تخلیه کنند، مدتی نه‌چندان دور بعد از آن شاید به همین دلیل است که این کتاب بسیار خواندنی‌تر از کتاب‌های خواندنی قبلی به نظر می‌آید. شاید دلیل، این باشد که نسل قدیم ماجراهای کامبوج، سیهانوک و بعدها «پل یوت» را در روزنامه‌ها دنبال می‌کردند و اعجاب آنان از همان شروع شده و حالا برخی از آن سوالات به پاسخ می‌نشینند. خواندن این زندگینامه جدا از اینکه پل گفتار فقط در حد قرن‌نوزدهم باقی می‌ماند و ناقص بود.

■ اساس نظریه دستمزد مارکس که موضوع بحث فصل‌چهارم کتاب‌است، چیست؟

بحث دستمزد از همان دهه ۱۸۴۰ در آثار اولیه مارکس همچون «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، «ایدئولوژی آلمانی»، «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیسم» مطرح می‌شود. علاوه بر این، مارکس نوشتن مقاله‌ای درباره دستمزد را در اوایل دهه ۱۸۴۷ در بروکسل زندگی می‌کرد، برای کارگران تبعیدی و مهاجر آلمانی درسگفتارهایی درباره اقتصاد سیاسی ارایه داد در یک «استالین» هم سال‌ها قبل از پیروزی اکتبر، موتور محرکه بلشویک‌ها در داخل کشور بود. در نگاه و کلام و وجود این آدم‌ها چه افسونی است که میلیون‌ها آدم را به ورطه‌ای می‌برد که از آن گریزی نخواهند داشت؟ کاریزمایی که باعث می‌شود در آخرین روزها بعد از اینکه برای قتل نزدیک‌ترین معاونش و ۱۵ نفر از اعضای خانواده او محاکمه و محکوم می‌شود هم حاضرین همچون خدایی او را تکریم می‌کنند. راستی چیست راز آن برقی که در چشم‌های برخی هست و بسیاری را دنبال خود می‌دود حتی تا چهنم؟

۲- در داستان «پل یوت» به‌موضوع می‌توان دید که چگونه کشوری و مردمی تبدیل می‌شوند به جایگاهی برای یک جنگ بین‌المللی نیابتی و چگونه سیاست بین‌الملل و سیاست آدم‌های ظاهرا باهوشک، فرستی برای رشد یک گروه قلدر پی‌رحم و خبرسر فراهم می‌آورد. اگرچه خمرسرخ از اساس در مبارزه با «امطلالت امریالیسم امریکا» شکل می‌گیرد، اما با جدایی چین از شوروی و تضاد این دو و نفاد آمریکا و شوروی که باعث نزدیکی چین به آمریکا می‌شود، خمرسرخ به نیابت از چین و به‌تبع آن امریکا و ویتنام به نیابت از شوروی وارد جنگ می‌شود حزبی که با کمک مستقیم «رفاق» ویتنامی پدید آمد حالا ابزاری می‌شود برای سایبین توانایی‌های فرسوده ویتنام و به‌تبع آن اتحاد شوروی در لوح جنگ سرد. «برژینسکی» سال‌ها بعد اعتراف می‌کند که مخالفت علنی اما محابت پنهانی از خمرسرخ او را دچار اشمئزاز می‌کرده شاید اگر تضادهای جنگ سرد نبود امکان نداشت که خمرسرخ لاه‌لای شاخه‌های جنگلی انبوه- به حیات خود ادامه دهد و لاه‌لای ورق موافقتنامه‌ها و بازی‌های پیچیده سیاسی سال‌ها پس از پایان جنگ در حالی که هیچ پایگاهی در جنگل‌ها نداشت از شهرها و روستاهای کامبوج رانده نشود یا به جایگاهی برای خود بیندیشند. «گوریاچف» با خاتمه‌دادن به جنگ سرد به نوعی هم ویتنام را از این جنگ نیابتی معاف کرد و هم دیگر ضروری برای ادامه حمایت آمریکا و چین از خمرسرخ باقی نمی‌ماند. داستان «پل یوت» نشانه‌ای است از زهرمندکردن‌های کشیفی که همین لان ممکن است پس‌پرده داعش وجود داشته باشد.

نگاهی به کتاب پل یوت (کابوس سرخ)

روانشناسی اجتماعی توده‌ها

بابک زمانی

این آخرین ترجمه «بیژن اشتری» با ترجمه‌های قبلی در مورد «استالین»، «مائو» و «چه‌گوارا» یک تفاوت اساسی دارد و آن اینکه اطلاعات خواننده در مورد «پل یوت» از دیگران بسیار کمتر است. شاید به همین دلیل است که این کتاب بسیار خواندنی‌تر از کتاب‌های خواندنی قبلی به نظر می‌آید. شاید دلیل، این باشد که نسل قدیم ماجراهای کامبوج، سیهانوک و بعدها «پل یوت» را در روزنامه‌ها دنبال می‌کردند و اعجاب آنان از همان شروع شده و حالا برخی از آن سوالات به پاسخ می‌نشینند. خواندن این زندگینامه جدا از اینکه پل گفتار فقط در حد قرن‌نوزدهم باقی می‌ماند و ناقص بود.

۱- در بسیاری از وقایع بزرگ انقلابی قرن بیستم همان انقلاب‌هایی که ادعای جمع‌گرایی داشتند بیشترین نقش را از افراد تاثیرناپذیر تنها یک فرد با کاریزما و توانایی‌های غیرقابل توضیح داشته‌اند. «پل یوت» همچون «استالین» و «مائو» از همان آغاز جنبش چیگرای کامبوج نقش محوری و اساسی داشت تا این تفاوت که بعد از یقینه و در سال‌های طولانی‌تری سعی در مخفی نگه‌داشتن نام خود داشت. «استالین» هم سال‌ها قبل از پیروزی اکتبر، موتور محرکه بلشویک‌ها در داخل کشور بود. در نگاه و کلام و وجود این آدم‌ها چه افسونی است که میلیون‌ها آدم را به ورطه‌ای می‌برد که از آن گریزی نخواهند داشت؟ کاریزمایی که باعث می‌شود در آخرین روزها بعد از اینکه برای قتل نزدیک‌ترین معاونش و ۱۵ نفر از اعضای خانواده او محاکمه و محکوم می‌شود هم حاضرین همچون خدایی او را تکریم می‌کنند. راستی چیست راز آن برقی که در چشم‌های برخی هست و بسیاری را دنبال خود می‌دود حتی تا چهنم؟

۲- در داستان «پل یوت» به‌موضوع می‌توان دید که چگونه کشوری و مردمی تبدیل می‌شوند به جایگاهی برای یک جنگ بین‌المللی نیابتی و چگونه سیاست بین‌الملل و سیاست آدم‌های ظاهرا باهوشک، فرستی برای رشد یک گروه قلدر پی‌رحم و خبرسر فراهم می‌آورد. اگرچه خمرسرخ از اساس در مبار